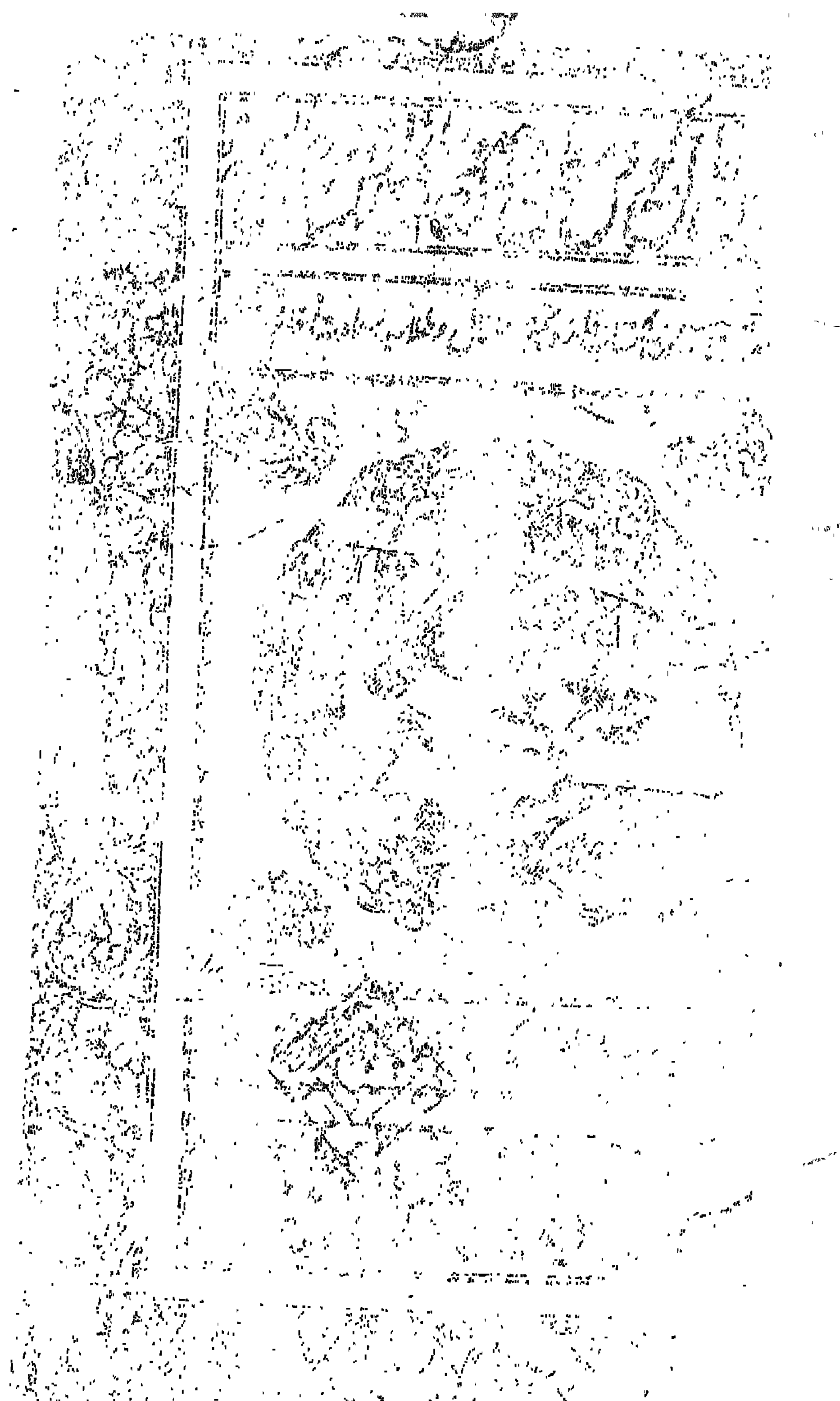


بدیع علم لازم
مسمی کرده اول صرف کبیر نامی
مصادر لازم و متعدی حسب ترتیب
مرقوم ساختم با بر زبان مصنوع گشاید بعده صیغهای مشتقه الیق
... فراوری غیر مرتب نموده ...
قوت تعریف صیغها و استعداد استخراج مشتقات بهم رساند ...
ملکه خواندن عبارت ...

بسم الله الرحمن الرحیم

سُبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

بعد حمد ایزد غفار و صلوة و سلام بر سید ابرار و آل اطهار و اصحاب اخیار میگوید امیدوار
مغفرت ایزد منان محمد مصطفی خان خلف حاجی محمد روشن خان
ادام الله ظلاله و کمال الایمان که چون خواندن کتب فارسیه و حصول استعداد
و عبارات و خطوط نویسی موقوف بر دانستن معانی مصادر و قوت اشتقاق صیغه
لهذا چند مصادر مشهوره مع معانی متعارفه و صرف صغیر ضروری هر یک بترتیب حروف تهجی و
هر غریب در جدول خوش اسلوب جمع نموده صفوة المصادر نام نهادم و صرف کبیر یک مصدر
و دیگری متعدی هم بطریق نمونه بیان کردم تا اطفال را بآسانی تمام سوی استخراج
معانی و اشتقاق صیغها رهبر شود و یادگاری بدست روزگار ازین خاکسار

باب الالف

صرف کبیر

مصدر	آمدن				فاعل مصدر	آینده
اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق	آمد	آمدند	آمدی	آمدید	آمدم	آمدیم
ماضی قریب	آمده است	آمده اند	آمده ای	آمده اید	آمده ام	آمده ایم
ماضی بعید	آمده بود	آمده بودند	آمده بودی	آمده بودید	آمده بودم	آمده بودیم
ماضی استمراری	می آمد	می آمدند	می آمدی	می آمدید	می آمدم	می آمدیم
ماضی احتمالی	آمده باشد	آمده باشند	آمده باشی	آمده باشید	آمده باشم	آمده باشیم
ماضی تمنائی	آمدی	آمدندی	۰	۰	آمدمی	۰
مضارع	آید	آیند	آئی	آئید	آیم	آئیم
حال	می آید	می آیند	می آئی	می آئید	می آیم	می آئیم
مستقبل	خواهد آمد	خواهند آمد	خواهی آمد	خواهید آمد	خواهم آمد	خواهیم آمد
امر	بیاید	بیایند	بیا	بیائید	بیایم	بیائیم
نهی	نیاید	نیایند	میا	میائید	نیایم	نیائیم
اسم فاعل	آینده	آیندگان	۰	۰	۰	۰

مصدر متعدی	آوردن لانا	صرف کبیر			حاصل مصدر	آورد لائی
صیغ مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق معروف	آورد	آوردند	آوردی	آوردید	آوردم	آوردیم
ماضی مطلق مجهول	آورده شد	آورده شدند	آورده شدی	آورده شدید	آورده شدم	آورده شدیم
ماضی قریب معروف	آورده است	آورده اند	آورده	آورده اید	آورده ام	آورده ایم
ماضی قریب مجهول	آورده شده است	آورده شده اند	آورده شده	آورده شده اید	آورده شده ام	آورده شده ایم
ماضی بعید معروف	آورده بود	آورده بودند	آورده بودی	آورده بودید	آورده بودم	آورده بودیم
ماضی بعید مجهول	آورده شده بود	آورده شده بودند	آورده شده بودی	آورده شده بودید	آورده شده بودم	آورده شده بودیم
ماضی استمراری معروف	می آورد	می آوردند	می آوردی	می آوردید	می آوردم	می آوردیم
ماضی تمام مجهول	آورده میشد	آورده میشدند	آورده میشدی	آورده میشدید	آورده میشدم	آورده میشدیم
ماضی احتمالی معروف	آورده باشد	آورده باشند	آورده باشی	آورده باشید	آورده باشم	آورده باشیم
ماضی احتمالی مجهول	آورده شده باشد	آورده شده باشند	آورده شده باشی	آورده شده باشید	آورده شده باشم	آورده شده باشیم
ماضی تمنائی معروف	آوردی	آوردندی			آوردمی	

اسامی مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
مضارع معروف	آورد	آورند	آوری	آورید	آورم	آوریم
مضارع مجهول	آورده شود	آورده شوند	آورده شوی	آورده شوید	آورده شوم	آورده شویم
حال معروف	می آورد	می آورند	می آوری	می آورید	می آورم	می آوریم
حال مجهول	آورده می شود	آورده می شوند	آورده می شوی	آورده می شوید	آورده می شوم	آورده می شویم
مستقبل معروف	خواهد آورد	خواهند آورد	خواهی آورد	خواهید آورد	خواهم آورد	خواهیم آورد
مستقبل مجهول	آورده خواهد شد	آورده خواهند شد	آورده خواهی شد	[illegible]	آورده خواهم شد	آورده خواهیم شد
امر معروف	بیارد	بیارند	بیار	بیارید	بیارم	بیاریم
امر مجهول	بیاورده شود	بیاورده شوند	بیاورده شوی	بیاورده شوید	بیاورده شوم	بیاورده شویم
نهی معروف	نیارد	نیارند	میار	میارید	نیارم	نیاریم
نهی مجهول	نیاورده شود	نیاورده شوند	میاورده شو	میاورده شوید	نیاورده شوم	نیاورده شویم
اسم فاعل	آورنده زود آور	آورندگان آورندها	اسم مفعول		آورده	آوردگان آوردها

تنبیه صیغهای نفی را از اثبات قیاس باید کرد یعنی با نفی نقطه دیگر نون یا میم در اول صیغهای اثبات می آرند

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آخفتن	[illegible]			آخفت				—	آخفته
آراستن	سنوارنا	آرایش		آراست	می آراید	بیارای	آراینده	جهان آرای	آراسته
آرامیدن	آرام کرنا / آرام کروانا	آرامش / آرامیدگی		آرامید	می آرامد	بیارام	آرامنده	دل آرام	آرامیده
آرمیدن	آرام کرنا			آرمید					آرمیده
آردغیدن	دکھا لینا	آردغ		آردغید	می آردغد	بیاردغ	آردغنده		
آزردن	آزرده ہونا / ستانا	آزردگی / آزار		آزرد	می آزارد	بیازار	آزارنده	دل آزار	آزرده
آزمودن	آزمانا	آزمایش		آزمود	می آزماید	بیازمای	آزماینده	کار آزما	آزموده
آسودن	آرام کرنا / آسوده ہونا	آسایش / آسودگی		آسود	می آساید	بیاسای	آساینده		آسوده
آشامیدن	پینا	آشام		آشامید	می آشامد	بیاشام	آشامنده	دُرد آشام	آشامیده
آشفتن	پریشان کرنا / پریشان ہونا	آشوب		آشفت	می آشوبد	بیاشوب	آشوبنده	شهر آشوب	آشفته
آغازیدن	شروع کرنا	آغاز		آغازید	می آغازد	بیاغاز	آغازنده		آغازیده
آغشتن	آلوده ہونا			آغشت					آغشته
آفریدن	پیدا کرنا	آفرینش		آفرید	می آفریند	بیافرین	آفریننده	جهان آفرین	آفریده
آگاهیدن	خبردار ہونا / پہچاننا	آگاهی		آگاهید	می آگاهد	بیاگاه		خدا آگاه	
آگندن	بھرنا			آگند		آگن			آگنده / [illegible] آگنده
آلاییدن	آلوده ہونا / آلوده کرنا	آلایش		آلایید	می آلاید	بیالای	آلاینده		آلاییده / آلوده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل بیانی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
آماسیدن	سوجنا	آماس		آماسید	می آماسد		آماسنده		آماسیده
آمرزیدن	بخشنا	آمرزش	آمرزانیدن	آمرزید	می آمرزد	بیامرز	آمرزنده	آمرزگار	آمرزیده
آموختن	سیکھنا سکھانا	آموزش		آموخت	می آموزد	بیاموز	آموزنده	آموزگار	آموخته
آمودن	سنوارنا			آمود					آموده
آمیختن	ملانا	آمیزش		آمیخت	می آمیزد	بیامیز	آمیزنده	مردم آمیز	آمیخته
آویختن	لٹکنا لٹکانا	آویزش	آویزانیدن	آویخت	می آویزد	بیاویز	آویزنده	دل آویز	آویخته
آهیختن	اٹھانا نکالنا			آهیخت					آهیخته
ارزیدن	قیمت پانا	ارزش		ارزید	می ارزد	بیرز	ارزنده	کم ارز	ارزیده
استادن ایستادن	کھڑا ہونا	استادگی		استاد	می ایستد	بایست			استاده
استردن	[illegible]			استرد			استرنده	استره	استرده
افتادن فتادن	گر پڑنا	افتادگی		افتاد	می افتد	بیفت		افتان	افتاده
افراختن	بلند کرنا			افراخت	می افرازد	بیفراز	افرازنده	سرافراز	افراخته
افراشتن	بلند کرنا			افراشت					افراشته
افروختن	روشن کرنا		افروزانیدن	افروخت	می افروزد	بیفروز	افروزنده	عالم افروز افروزان	افروخته
افزودن	بڑھنا بڑھانا	افزایش افزونی		افزود	می افزاید	بیفزای	افزاینده	روز افزون قدر افزا	افزوده
افسردن	ٹھٹھرنا			افسرد	می افسرد				افسرده
افشاندن	جھاڑنا چھڑکنا	افشان		افشاند	می افشاند	بیفشان	افشاننده	افشان	افشانده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
افشردن	نچوڑنا	افشار	افشرانید	افشرد	می افشارد	بیفشار	افشارنده		افشرده
افگندن	ڈالنا	افگندگی		افگند	می افگند	بیفگن	افگننده	[illegible]	افگنده
انباردن	بھرنا ذخیرہ کرنا			انبارد	می انبارد	بینبار	انبارنده		انبارده
انبودن	[illegible]			انبود					انبوده
انباشتن	بھرنا ڈھیر کرنا			انباشت					انباشته
انجامیدن	تمام ہونا	انجام		انجامید	می انجامد		انجامنده		انجامیده
انداختن	ڈالنا پھینکنا	اندازه انداز		انداخت	می اندازد	بینداز	اندازنده	تیرانداز	انداخته
اندوختن	جمع کرنا		اندوزانید	اندوخت	می اندوزد	بیندوز	اندوزنده	علم اندوز	اندوخته
اندودن	[illegible]			اندود	می انداید	بیندای	انداینده	کہگل اندا	اندوده
اندیشیدن	سوچنا	اندیشه		اندیشید	می اندیشد	بیندیش	اندیشنده	دوراندیش	اندیشیده
انگاردن	معلوم کرنا			انگارد	می انگارد	بینگار	انگارنده		انگارده
انگاشتن	معلوم کرنا			انگاشت					انگاشته
انگیختن	اٹھانا	انگیزش انگیز	انگیزانید	انگیخت	می انگیزد	بینگیز	انگیزنده	فتنه انگیز	انگیخته
باب باے موحده									
باختن	ہارنا کھیلنا	بازی باخت		باخت	می بازد	بباز	بازنده	قمارباز	باخته
باریدن	برسنا	بارش		بارید	می بارد	ببار	بارنده	اشکبار باران	باریده
بافتن	بننا	بافت		بافت	می بافد	بباف	بافنده	بوریاباف	بافته

مصدر	معنی	حاصل مصدر	[illegible]	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	[illegible]	اسم مفعول
بالیدن	زیادہ ہونا، جسم کا بڑھنا	بالیدگی		بالید	می بالد	ببال	بالنده		بالیده
بایستن	ضروری ہونا، چاہیے ہونا			بایست	می باید				بایسته
بخشودن	بخشنا	بخشایش		بخشود	می بخشاید	ببخشاے	بخشاینده		بخشوده
بخشیدن	بخشنا	بخشش		بخشید	می بخشد	ببخش	بخشنده	غلط بخش	بخشیده
برآمدن	[illegible]	برآمد		برآمد	برمی آید	برآی	برآینده		برآمده
برآوردن	باہر لانا			برآورد	برمی آورد	برآور	برآورنده		برآورده
برداشتن	اٹھانا			برداشت	برمیدارد	بردار	بردارنده	غلط بردار	برداشته
بردن	لیجانا			برد	می برد	ببر	برنده	نامه بر	برده
برشتن	بھوننا		برشتانیدن	برشت					برشته، بریان
برگشتن	پھرنا	برگشتگی		برگشت	برمی گردد	برگرد			برگشته
بریدن	کاٹنا	برش		برید	می برد	ببر	برنده	[illegible]	بریده
بستن	باندھنا	بندش، بست		بست	می بندد	ببند		شکسته بند	بسته
بودن	ہونا، رہنا	بود		بود	میباشد	بباش	باشنده	خوش باش	بوده
بوسیدن	بوسہ لینا، چومنا	بوسیدگی، بوسه		بوسید	میبوسد	ببوس	بوسنده	[illegible]	بوسیده
بیختن	چھاننا		بیزانیدن	بیخت	می بیزد	ببیز	بیزنده		بیخته
بوییدن	سونگھنا، بو دینا		بویانیدن	بویید	می بوید	ببوی	بوینده	بویا	بوییده

باب بای فارسی

مصدر	معنی	اسم مصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم حالیہ	اسم مفعول
پاریدن	ٹکڑے ہونا			پارید					
پاشیدن	چھڑکنا بکھرنا			پاشید	می پاشد	بپاش	پاشنده	پاشان	پاشیده
پالودن	صاف کرنا	پالایش		پالود	می پالاید	بپالای	پالاینده		پالوده
پاییدن	ٹھہرنا	پایندگی		پایید	می پاید	بپای	پاینده	دیرپای	پاییده
پختن	پکانا	پزش	پزانیدن	پخت	می پزد	بپز	پزنده	نان پز	پخته
پذیرفتن	قبول کرنا	پذیرائی		پذیرفت	می پذیرد	بپذیر	پذیرنده	نصیحت پذیر	پذیرفته
پرداختن	[illegible]			پرداخت	می پردازد	بپرداز	پردازنده	چهره پرداز	پرداخته
پرستیدن	پوجنا	پرستش		پرستید	می پرستد	بپرست	پرستنده	پرستار بت پرست	پرستیده
پرسیدن	پوچھنا	پرسش		پرسید	می پرسد	بپرس	پرسنده	پرسان	پرسیده
پروردن پرورانیدن	پالنا			پرورد	می پرورد	بپرور	پرورنده	پروردگار تن پرور	پرورده دست پرورده
پرهیزیدن	پرہیز کرنا	پرهیز	پرهیزانیدن	پرهیزید	می پرهیزد	بپرهیز	پرهیزنده		پرهیزیده
پریدن	اڑنا	پرواز	پرانیدن	پرید	می پرد	بپر	پرنده	پران	پریده
پُریدن	بھرنا			پُرید	می پُرد	بپُر			پُریده
پژمردن	کمھلانا			پژمرد					پژمرده
پژوهیدن	فکر کرنا	پژوهش		پژوهید	می پژوهد	بپژوه	پژوهنده	حق پژوه	پژوهیده
پسندیدن	پسند کرنا	پسند		پسندید	می پسندد	بپسند	پسندنده	مشکل پسند	پسندیده
پنداشتن	معلوم کرنا	پندار		پنداشت	می پندارد	بپندار	پندارنده		پنداشته

پوشیدن	پہننا / چھپانا	پوشش	پوشانیدن / پوشاندن	پوشید	می پوشد	بپوش	پوشنده	خطاپوش / سبزپوش	پوشیده
پوییدن	دوڑنا	پویش / پویا	پویانیدن / پویاندن	پوئید	می پوید	بپوی	پوئنده	پویان	
پیچیدن	لپٹنا / لپیٹنا	پیچش / پیچ پیچ	پیچانیدن / پیچاندن	پیچید	می پیچد	بپیچ	پیچنده	پیچان / پیچ پیچ	پیچیده
پیراستن	چھانٹنا	پیرایش		پیراست	می پیراید	بپیرای	پیراینده	باغ پیرا	پیراسته
پیمودن	ناپنا	پیمایش		پیمود	می پیماید	بپیمای	پیماینده	بادپیما	پیموده
پیوستن	ملنا / ملانا	پیوند		پیوست	می پیوندد	بپیوند			پیوسته

باب تای فوقانی

تاختن	دوڑنا / دوڑانا	تازش / ترکتاز		تاخت	می تازد	بتاز	تازنده	یکه تاز	تاخته
تافتن	چمکنا / بٹنا	تابش / تاب		تافت	می تابد	بتاب	تابنده	تابان / [illegible]	تافته
تپیدن	تڑپنا	تپش	تپانیدن / تپاندن	تپید	می تپد	بتپ	تپنده	تپان	تپیده
تراشیدن	چھیلنا / تراشنا	تراش		تراشید	می تراشد	بتراش	تراشنده	موتراش	تراشیده
تراویدن	ٹپکنا	تراوش		تراوید	می تراود		تراونده		تراویده
ترسیدن	ڈرنا	ترس	ترسانیدن / ترساندن	ترسید	می ترسد	بترس	ترسنده	ترسان / خداترس	ترسیده
ترکیدن	شق ہونا			ترکید	می ترکد		ترکنده		ترکیده
تفتن	گرم ہونا			تفت					تفته
تفسیدن	گرم ہونا			تفسید	می تفسد		تفسنده	تفسان	تفسیده
تنیدن	تننا			تنید	می تند	بتن	تننده		تنیده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
توانستن	سکنا	توانائی / توانا		توانست	میتواند		توانندہ	توانا	
باب جیم عربی									
جستن	کودنا	جست	جهانیدن	جست	می جهد	بجه	جهنده	جهان	جسته
جستن	ڈھونڈنا	جویائی / جستجو	جویانیدن	جست	می جوید	بجو	جوینده	جویان	جسته
جنبیدن	ہلنا	جنبش	جنبانیدن	جنبید	می جنبد	بجنب	جنبنده	جنبان	جنبیده
جوشیدن	اوبلنا	جوشش	جوشانیدن	جوشید	می جوشد	بجوش	جوشنده	جوشان	جوشیده
باب جیم فارسی									
چربیدن	غالب ہونا	----	-	چربید	می چربد	بچرب	چربنده		چربیده
چریدن	چرنا	چرا	چرانیدن	چرید	می چرد	بچر	چرنده		چریده
چسپیدن	لپٹنا	چسپیدگی	چسپانیدن	چسپید	می چسپد	بچسپ	چسپنده	چسپان	چسپیده
چشیدن	چکھنا	چاشنی	چشانیدن	چشید	می چشد	بچش	چشنده	نمک چش	چشیده
چکیدن	ٹپکنا	چکش	چکانیدن	چکید	می چکد	بچک	چکنده	خون چکان	چکیده
چمیدن	لچکنا	چمش	چمانیدن	چمید	می چمد	بچم	چمنده	چمان	چمیده
چیدن	چننا			چید	می چیند	بچین	چیننده	خوشه چین	چیده
باب خای معجمه									
خاریدن	کھجلانا	خارش		خارید	می خارد	بخار	خارنده	پشت خار	خاریده
خاستن	اٹھنا			خاست	می خیزد	بخیز	خیزنده	سحرخیز	خاسته

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خائیدن	چبانا			خائید	می خاید	بخای	خاینده	ژاژخای	خائیده
خراشیدن	چھیلنا	خراش		خراشید	می خراشد	بخراش	خراشنده	سمع خراش	خراشیده
خرامیدن	اکڑ کر چلنا	خرام		خرامید	می خرامد	بخرام	خرامنده	خوش خرام	خرامیده
خروشیدن	شور کرنا	خروش	خروشانیدن خروشید	خروشید	می خروشد	بخروش	خروشنده	خروشان	
خریدن	مول لینا	خرید		خرید	می خرد	بخر	خرنده	ارزان خر خریدار	خریده
خزیدن	گھسنا			خزید	می خزد	بخز	خزنده	خزان	خزیده
خستن	زخمی ہونا زخمی کرنا	خستگی		خست					خسته
خفتن	سونا	خفت	خسپیدن	خفت	می خسپد	بخفت بخسپ	خسپنده		خفته
خلیدن	چبھنا	خلش	خلانیدن خلانید	خلید	می خلد		خلنده		خلیده
خموشیدن	چپ رہنا	خامشی خاموشی	خموشانیدن خموشانید	خموشید	می خموشد	بخموش	خموشنده	خاموش	خموشیده
خمیدن	ٹیڑھا ہونا	خمیدگی خم	خمانیدن خمانید	خمید	می خمد	بخم	خمنده		خمیده
خنبیدن	تالی بجانا			خنبید	می خنبد	بخنب	خنبنده		
خندیدن	ہنسنا	خنده	خندانیدن خندانید	خندید	می خندد	بخند	خندنده	خندان	خندیده
خوابیدن	سونا	خواب	خوابانیدن خوابانید	خوابید	می خوابد	بخواب	خوابنده		خوابیده
خواستن	چاہنا	خواہش		خواست	میخواہد	بخواہ	خواہنده	خیر خواه خواہان	خواسته
خواندن	پڑھنا بلانا			خواند	می خواند	بخوان	خواننده	قرآن خوان غزل خوان خوانان	خوانده
خوردن	کھانا	خورش	خورانیدن	خورد	می خورد	بخور	خورنده	خونخوار غمخوار	خورده

مصدر	معنی	[illegible]	[illegible]	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	[illegible]	اسم مفعول
خوشیدن	سوکھنا			خوشید	می خوشد	بخوش	خوشنده	〃	خوشیده
خفسیدن	ترچھا ہونا		خفسانیدن	خفسید	می خفسید	بخفس		〃	خفسیده
			باب دال مهمله						
دادن	دینا	داد دهش	دهانیدن	داد	می دهد	بده	دهنده	نان ده	داده
داشتن	رکھنا	داشت		داشت	می دارد	بدار	دارنده	مالدار	داشته
دانستن	جاننا	دانش دانائی		دانست	میداند	بدان	داننده	حسابدان دانا	دانسته
درخشیدن	چمکنا	درخش	درخشانیدن	درخشید	می درخشد	بدرخش	درخشنده	درخشان	درخشیده
درفشیدن	کانپنا چمکنا			درفشید	می درفشد	بدرفش	درفشنده		
درودن	کاٹنا	درو		درود	می درود	بدرو	درونده		درویده
دریدن	پھاڑنا		درانیدن	درید	می درد	بدر	درنده	مردم در	دریده
دزدیدن	چورانا	دزدی		دزدید	می دزدد	بدزد	دزدنده	آب دزد	دزدیده
دمیدن	[illegible]	دم	دمانیدن	دمید	می دمد	بدم	دمنده	دمان	دمیده
دوختن	سینا	دوخت	دوزانیدن	دوخت	می دوزد	بدوز	دوزنده	خیمه دوز	دوخته
دوشیدن	دوہنا		دوشانیدن	دوشید	می دوشد	بدوش	دوشنده		دوشیده
دویدن	دوڑنا		دوانیدن	دوید	می دود	بدو	دونده	تیز دو دوان	دویده
دیدن	دیکھنا	بینش		دید	می بیند	ببین	بیننده	حق بین بینا	دیده
			باب ذال معجمه						

مصدر	معنی	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	صفت	اسم مفعول
راندن	ہانکنا چلانا			راند	می راند	بران	راننده	جهران	رانده
ربودن	چھین لینا اُچک لینا	ربودگی		ربود	می رباید	بربا	رباینده	دلربا	ربوده
رخشیدن	چمکنا		رخشانیدن	رخشید	می رخشد	برخش	رخشنده	رخشان	رخشیده
رزیدن	رنگنا			رزید	می رزد	برز	رزنده	رنگرز	رزیده
رستن	چھوٹنا	رستگاری		رست				رستگار	رسته
رُستن	اُگنا			رُست					رُسته
رسیدن	پہنچنا	رسائی	رسانیدن	رسید	می رسد	برس	رسنده	فلک رس رسا	رسیده
رشتن	کاتنا			رشت					رشته
رفتن	جانا چلنا	رفتار روش		رفت	می رود	برو	رونده	روان گرم رو	رفته
رُفتن	بہارنا	رُفته رو روبا	روبانیدن	رُفت	می روبد	بروب	روبنده	روبان جاروب	رُفته
رقصیدن	ناچنا	رقص	رقصانیدن	رقصید	می رقصد	برقص	رقصنده	رقصان	
رمیدن	بھاگنا	رم	رمانیدن	رمید	می رمد	برم	رمنده	رمان	رمیده
رنجیدن	آزرده ہونا	رنجش	رنجانیدن	رنجید	می رنجد	برنج	رنجنده	زود رنج رنجان	رنجیده
روئیدن	اُگنا	روئیدگی	رویانیدن	روئید	می روید		روینده	خودرو	روئیده
رهیدن	چھوٹنا	رہائی	رہانیدن	رهید	می رهد	برہ	رهنده	رها	رهیده
ریختن	بہانا گرنا	ریزش		ریخت	می ریزد	بریز	ریزنده	شوق ریز	ریخته
ریدن	ہگنا			رید	می رید	بری			

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ریسیدن	کاتنا			ریسید	می ریسد	بریس	ریسنده		ریسیده
			باب زای معجمه						
زادن	جننا			زاد					آدمزاد زاده
زائیدن	جننا	زائیدگی		زائید	می زاید	بزای	زاینده	حادثه زا	زائیده
زاریدن	رونا	زاری		زارید	می زارد			زار	
زدن	مارنا	زنش		زد	می زند	بزن	زننده	شمشیرزن	زده
زدودن	صیقل کرنا	زدایش		زدود	می زداید	بزدای	زداینده	غم زدای	زدوده
زیستن	جینا			زیست	می زید	بزی	زنده		
			باب زای فارسی						
ژولیدن	الجھنا			ژولید					ژولیده
			باب سین مهمله						
ساختن	بنانا موافقت کرنا	سازش ساخت		ساخت	می سازد	بساز	سازنده	زره ساز	ساخته
سائیدن	پیسنا			سائید	می ساید	بسای	ساینده	سرسا	سائیده
سپردن	سونپنا	سپارش		سپرد	می سپارد	بسپار	سپارنده	جان سپار	سپرده
سپوختن	چبھونا ٹھونس لینا			سپوخت					سپوخته
سپوزیدن	چبھونا ٹھونس لینا			سپوزید	می سپوزد	بسپوز	سپوزنده		سپوزیده
ستاندن	لینا			ستاند	می ستاند	بستان	ستاننده	[illegible]	ستانده

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	صفت	اسم مفعول
ستاییدن	سراہنا	ستایش		ستایید	می‌ستاید	بستای	ستاینده	خودستا	ستاییده
ستدن	لینا	ستد		ستد					
ستردن	مونڈنا منڈوانا			سترد	می‌سترد		سترنده	استره	سترده
ستودن	تعریف کرنا			ستود					ستوده
ستیزیدن	لڑنا	ستیزه	ستیزانیدن	ستیزید	می‌ستیزد	بستیز	ستیزنده	ستیزان	ستیزیده
سرائیدن	گانا			سرائید	می‌سراید	بسرای	سراینده	نغمه‌سرا	سرائیده
سرشتن	گوندھنا	سرشت		سرشت					سرشته
سزیدن	لائق ہونا	سزا		سزید	می‌سزد		سزنده	سزاوار	
سفتن	چھیدنا			سفت					سفته
سگالیدن	اندیشہ کرنا	سگال		سگالید	می‌سگالد	بسگال	سگالنده	خیرسگال	سگالیده
سنجیدن	تولنا		سنجانیدن	سنجید	می‌سنجد	بسنج	سنجنده	[illegible]سنج	سنجیده
سوختن	جلانا جلنا روشن کرنا	سوخت سوزش	سوزانیدن سوزانید	سوخت	می‌سوزد	بسوز	سوزنده	سوزان و بسوز	سوخته
سودن	گھسنا			سود					سوده
				باب شین معجمه					
شاشیدن	پیشاب کرنا			شاشید	می‌شاشد		شاشنده		شاشیده
شایستن	لائق ہونا				می‌شاید			شایان	شایسته
شپلیدن	سیٹی بجانا چٹکی بجانا		شپلانیدن	شپلید	می‌شپلد		شپلنده		شپلیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق التعدیہ	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
شتافتن	دوڑنا	شتاب		شتافت	می شتابد	بشتاب	شتابنده	شتابان	شتافته
شدن	بننا ہونا	-		شد	می شود	بشو	شونده	.	شده
شستن	دھونا	شست و شو		شست	می شوید	بشوی	شوینده	پارچہ شو	شسته
شکستن	ٹوٹنا توڑنا	شکست شکن		شکست	می شکند	بشکن	شکننده	بت شکن	شکسته
شکیبیدن	صبر کرنا	شکیبائی		شکیبید	می شکیبد	بشکیب	شکیبنده		شکیبیده
شکوخیدن	ٹھوکر کھانا	شکوخ	شکوخانیدن	شکوخید	می شکوخد	بشکوخ	شکوخنده		
شکافتن	پھاڑنا	شکاف		شکافت	می شکافد	بشکاف	شکافنده	کار آگاہ	شکافته
شکفتن	کھلنا	شگفتگی		شکفت	می شکفد				شکفته
شمردن	گننا	شمار		شمرد	می شمارد	بشمار	شمارنده	اختر شمار	شمرده
شناختن	پہچاننا	شناخت شناسائی		شناخت	می شناسد	بشناس	شناسنده	حق شناس شناسا	شناخته
شنفتن	سننا			شنفت					شنفته
شنیدن	سننا سونگھنا	شنوائی		شنید	می شنود	بشنو	شنونده	سخن شنو شنوا	شنیده
شوریدن	شور کرنا برہم ہونا	شورش	شورانیدن	شورید	می شورد			سلطنت شور	شوریده
شنودن	سننا	شنود		شنود					شنوده
باب طائے مہملہ									
طپیدن	بیقرار ہونا	طپش	طپانیدن	طپید	می طپد	بطپ	طپنده	طپان	طپیده
طرازیدن	نقش کرنا	طراز		طرازید	می طرازد	بطراز	طرازنده	صورت طراز	طرازیده

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم صفت	اسم مفعول
طلبیدن	چاہنا، بلانا	طلب		طلبید	می طلبد	بطلب	طلبنده	طلبکار	طلبیده
باب غین معجمه									
غارتیدن	لوٹنا بواو معروف	غارت		غارتید					غارتیده
غلطیدن	لوٹنا الٹنا پلٹنا بواو مجہول		غلطانیدن	غلطید	می غلطد	بغلط	غلطنده	غلطان	غلطیده
غنودن	اونگھنا	غنودگی		غنود					غنوده
باب فا									
فتادن	پڑنا، گرنا			فتاد	می فتد				فتاده
فرستادن	بھیجنا			فرستاد	می فرستد	بفرست	فرستنده		فرستاده
فرسودن	گھسنا	فرسودگی		فرسود	می فرساید	بفرسای	فرساینده	پافرسا	فرسوده
فرمودن	فرمانا	فرمایش		فرمود	می فرماید	بفرمای	فرماینده	کارفرما	فرموده
فروختن	بیچنا	فروخت، فروش	فروشانیدن	فروخت	می فروشد	بفروش	فروشنده	حلوافروش	فروخته
فریفتن	فریب کھانا، فریب دینا	فریب		فریفت	می فریبد	بفریب	فریبنده	ابله فریب	فریفته
فزودن	زیاده کرنا، زیاده ہونا	فزایش		فزود	می فزاید	بفزای	فزاینده	راحت فزا	فزوده
فسردن	ٹھٹھرنا			فسرد					فسرده
فشاندن	جھاڑنا			فشاند	می فشاند	بفشان	فشاننده	درفشان	فشانده
فشردن	نچوڑنا، نچڑنا	فشار	فشارانیدن	فشرد	می فشرد	بفشر	فشارنده	جگرفشار	فشرده
فگندن	ڈالنا			فگند	می فگند	بفگن	فگننده	سایه فگن	فگنده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
فهمیدن	سمجھنا	فهم	فهمانیدن	فهمید	می فهمد	بفهم	فهمنده	سخن فهم	فهمیده
باب کاف تازی									
کاستن	گھٹنا گھٹانا			کاست					کاسته
کاشتن	بونا			کاشت	میکارد	بکار	کارنده	تخم کار	کاشته
کافتن	کھودنا			کافت		بکاف			کافته
کاویدن	کھودنا	کاوش		کاوید	می کاود	بکاو	کاونده		کاویده
کاهیدن	گھٹنا گھٹانا	کاهش		کاهید	می کاهد	بکاه	کاهنده	جان کاه	کاهیده
کردن	کرنا	کردار	کنانیدن	کرد	می کند	بکن	کننده	[illegible]	کرده
گشادن	کھلنا کھولنا	گشایش		گشاد	می گشاید	بگشا	گشاینده	مشکل گشا	گشاده
کشتن	مار ڈالنا	کشش		کشت	می کشد	بکش	کشنده	دشمن کش	کشته
گشتن	پھرنا	گشت		گشت					گشته
گشودن	کھلنا کھولنا	گشود		گشود					گشوده
کشیدن	کھینچنا	کشش		کشید	میکشد	بکش	کشنده	[illegible]	کشیده
کفیدن	پھٹنا			کفید					کفیده
کندن	کھودنا			کند	میکند	بکن	کننده	چاه کن	کنده
کندیدن	کھودنا		کندانیدن	کندید	می کندد	بکند			کندیده
کوشیدن	کوشش کرنا			کوشید	می کوشد	بکوش	کوشنده	سخت کوش	کوشیده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کوفتن		کوبش	کوبانیدن	کوفت	می کوبد	بکوب	کوبنده	[illegible]	کوفته
باب کاف فارسی									
گداختن	[illegible]	گداز		گداخت	می گدازد	بگداز	گدازنده	[illegible]	گداخته
گذاشتن	چھوڑنا	فرو گذاشت		گذاشت	می گذارد	بگذار	گذارنده		گذاشته
گذشتن	گذرنا		گذرانیدن	گذشت	می گذرد	بگذر	گذرنده	[illegible]	گذشته
گراییدن	[illegible]	گرایش		گرایید	می گراید	بگرای	گراینده		گراییده
گردیدن	[illegible]	گردش	گردانیدن	گردید	می گردد	بگرد	گردنده	[illegible]	گردیده
گرفتن	[illegible]	گرفت، گیرائی		گرفت	می گیرد	بگیر	گیرنده	دامنگیر	گرفته
گرویدن	[illegible]	گرویدگی		گروید	می گرود		گرونده		گرویده
گریختن	[illegible]	گریز		گریخت	می گریزد	بگریز	گریزنده	[illegible]	گریخته
گریستن	رونا	گریه		گریست	می گرید	بگری	گرینده	گریان	گریسته
گزاردن	ادا کرنا	گزارش		گزارد	می گزارد	بگزار	گزارنده	[illegible]	گزارده
گزیدن	کاٹ کھانا	گزیدگی		گزید	می گزد	بگز	گزنده	[illegible]	گزیده
گزیدن	چن لینا			گزید	می گزیند	بگزین	گزیننده	[illegible]	گزیده
گساردن	[illegible]			گسارد	می گسارد	بگسار	گسارنده	غمگسار	گسارده
گستردن	بچھانا		گسترانیدن	گسترد	می گسترد	بگستر	گسترنده	[illegible]	گسترده
گسستن	[illegible]			گسست					گسسته

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	حالیه	اسم مفعول
گسیختن	تڑتڑانا ٹوٹنا			گسیخت	می گسلد	بگسل	گسلنده	پیمان گسل	گسیخته
گشتن	پھرنا ہونا	گشتگی گشت		گشت					گشته
گفتن	کہنا	گویائی گفتار		گفت	میگوید	بگو	گوینده	گویان گویا	گفته
گماشتن	مقرر کرنا			گماشت	می گمارد	بگمار	گمارنده		گماشته
گنجیدن	سمانا	گنجایش		گنجید	می گنجد	بگنج	گنجنده		گنجیده
گواریدن	ہضم ہونا	گوارش		گوارید	می گوارد	بگوار	گوارنده	گوارا	گواریده
باب لام									
لاییدن	شور کرنا بیہودہ بکنا			لایید	می لاید	بلای	لاینده		
لافیدن	فضول بکنا	لاف		لافید	می لافد	بلاف	لافنده		
لرزیدن	کانپنا	لرزش	لرزانیدن	لرزید	می لرزد	بلرز	لرزنده	لرزان	لرزیده
لغزیدن	پھسلنا	لغزش	لغزانیدن	لغزید	می لغزد	بلغز	لغزنده	لغزان	لغزیده
لیسیدن	چاٹنا		لیسانیدن	لیسید	می لیسد	بلیس	لیسنده	کاسه لیس	لیسیده
باب میم									
مالیدن	ملنا	مالش	مالیه	مالید	می مالد	بمال	مالنده	خانه مال مالان	پامال پامالیده
ماندن	رہنا	ماندگی		ماند	می ماند	بمان	ماننده	ماندگان	مانده
مانستن	مشابہ ہونا	مانائی		مانست	می ماند	بمان	ماننده	مانا	
مردن	مرنا			مرد	می میرد	بمیر	میرنده		مرده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مکیدن	چوسنا		مکانیدن	مکید	می مکد	بمک	مکنده		مکیده
				باب نون					
نازیدن	ناز کرنا	ناز		نازید	می نازد	بناز	نازنده	نازان	نازیده
نالیدن	شور کرنا	نالش		نالید	می نالد	بنال	نالنده	نالان	نالیده
نامیدن	نام رکھنا			نامید	می نامد		نامنده		نامیده
نبشتن	لکھنا			نبشت					نبشته
نشستن	بیٹھنا		نشانیدن	نشست	می نشیند	بنشین	نشیننده	خاک نشین	نشسته
نکوهیدن	ملامت کرنا بدی کرنا	نکوهش		نکوهید	می نکوهد		نکوهنده		نکوهیده
نگاشتن	[illegible]	نگارش		نگاشت	می نگارد	بنگار	نگارنده	صورت نگار	نگاشته
نگریستن	دیکھنا	نگرانی		نگریست	می نگرد	بنگر	نگرنده	نگران	نگریسته
نمودن	دکھانا ظاہر کرنا	نمایش		نمود	می نماید	بنمای	نماینده	نمودار نمایان	نموده
نواختن	نوازنا بجانا	نوازش		نواخت	می نوازد	بنواز	نوازنده	بنده نواز	نواخته
نوردیدن	لپیٹنا	نورد		نوردید	می نوردد	بنورد	نوردنده	ره نورد	نوردیده
نوشتن	لپیٹنا			نوشت					نوشته
نوشتن	لکھنا	نوشت	نویسانیدن	نوشت	می نویسد	بنویس	نویسنده	نویسان خوشنویس	نوشته
نوشیدن	پینا	نوش	نوشانیدن	نوشید	می نوشد	بنوش	نوشنده	می نوش	نوشیده
نهادن	رکھنا			نهاد	می نهد	بنه	نهنده	منت نه	نهاده

نهفتن	چھپانا			نهفت					…
نیوشیدن	سننا			نیوشید	می نیوشد	بنیوش	نیوشنده	نیوشیدگی	نیوشید…

باب واو

واخیدن	[illegible]			واخید	می واخد		واخنده		واخید…
ورزیدن	محنت کرنا مشق کرنا	ورزش		ورزید	می ورزد	بورزد	ورزنده	ورزان	ورزید…
ورغلانیدن	بہکانا			ورغلانید	می ورغلاند		ورغلاننده		…
وزیدن	ہوا چلنا			وزید	می وزد	بوزد	وزنده	وزان	وزید…

باب های هوز

هراسیدن	ڈرنا	هراس	هراسانید	هراسید	می هراسد	بهراس	هراسنده	هراسان	هراسید…
هشتن	چھوڑنا			هشت					هشت…
هلیدن	چھوڑنا			هلید	می هلد	بهل	هلنده		هل…

باب یای تحتانی

یارستن	سکنا		یارائی	یارست	می یارد				یار…
یافتن	پانا			یافت	می یابد	بیاب	یابنده	کامیاب	یافـ…

[illegible] این کتاب لاجواب [illegible]
[illegible] باهتمام [illegible] محمد عبد [illegible] مطبع [illegible]
[illegible] ذی الحجه سنه ۱۳۰۰ [illegible] مطبع [illegible] تمام شد